

دیدار و مصاحبه با آیت‌الله سیدان (دامت برکاته)

رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا،
رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْجَفْنِي بِالصَّالِحِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

حجت الاسلام رودگر

برای بنده مایه مباهات و امتیاز بزرگ معنوی است که در خدمت حضرت‌عالی قرار گرفته‌ام و این را از مصادیق باهر و بارز «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ» و از عنایات حضرت امام علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحية والثناء) می‌دانم. بحث ما درباره عرفان اهل بیته است و به دنبال این هستیم ببینیم تعریف و ماهیت عرفان اهل بیته چیست و با چه روشی باید سراغ کتاب و سنت، اعم از آیات و احادیث و ادعیه برویم تا معارف باطنی را بر اساس موازین و معیارهای درست و دقیق اصطیاد، استخراج و استنباط کنیم و به تدریج ادبیات این عرفان نیز تولید شود. این برای ما خیلی مهم است که همان گونه که استنباط فقهی و عملیات فقهاتی در متن کتاب و سنت انجام می‌پذیرد، بدانیم چنین اجتهادی در عرفان چگونه انجام می‌شود که این کار هر کسی نیست. اصل ماجرا تولید عرفان اهل بیته است. این فضای کاری است که ترسیم شد.

جنابعالی از منتقدان جدی عرفان مصطلح موجود هستید و از سوی دیگر معتقدید اسلام به معنای کتاب و سنت خود دارای عرفان است و نیاز به عرفان وارداتی بیگانه یا عرفانی که اسلامیزه شود، ندارد. عرفان و حیانی و اهل بیته که گاهی از آن به عرفان شیعی

یاد می‌شود، چیست و با چه روشی باید سراغ نصوص دینی برویم؟ همچنین خطوطی که در حوزه منابع عرفان و حیانی وجود دارد، منابعی که لزوماً کتبی نیست و شخصیت‌هایی را که در تراث اخلاقی و معنوی و عرفانی با رویکرد باطنی حضور داشته‌اند، معرفی بفرمایید.

آیت‌الله سیدان

بسیار خوش‌بختم که در خدمت شما هستم. این کار شما و توجه به عرفان اهل بیته از کارهایی است که بسیار ضرورت دارد و از مسائل مورد ابتلا در فضای فعلی و وضعیت حال حاضر حوزه‌های علمیه و دیگر مراکز علمی است. گاهی کارهای علمی قابل توجهی انجام می‌گیرد که مورد ابتلا نیست؛ اما اگر کار علمی ارزنده‌ای که مورد ابتلا باشد، انجام بگیرد، ارزش آن دوچندان خواهد بود. بنده خود را شایسته صحبت در این مورد نمی‌دانم؛ اما به نحو اجمال مطالبی را عرض می‌کنم. جا دارد در ارتباط با این مسئله متون مربوط به بیانات بزرگان مطرح و متبلور شود تا با تدبیر در متون مختلفه قرآن و بیانات عترت و بزرگان بتوانیم عرفان حقیقی را از غیر حقیقی جدا کنیم و شاخصه‌های عرفان و حیانی که می‌تواند این عرفان را از عرفان‌های دیگر جدا کند، مشخص شود. شایسته است اولاً مقصود ما از عرفان مشخص بشود. بعد از بیان مقصود مطالبی در دو مرحله بیان شود: اول از لحاظ علمی که اصطلاحاً به آن عرفان نظری می‌گوییم که از نظر علمی و حقایقی که در ارتباط با عرفان و معنای آن و راه رسیدن به آن مطرح است، مشخص شده و شاخصه‌های این عرفان گفته شود. مطلب دوم اینکه از نظر عملی چه برنامه‌هایی وجود دارد که بتواند انسان را برای رسیدن به این هدف بسیار عالی و مقدس موفق بدارد. بنابراین خوب است مسائل در این دو محور مطرح بشوند.

در مناجات‌العارفین حضرت سجاد^ع عبارات بسیار عجیب و فوق‌العاده‌ای وجود دارد، از این جهت که عارف کیست و نشانه‌های او چیست. این کتاب مناجات‌العارفین

نامیده شده است؛ چراکه کلمه عارف در آن به صراحت بیان شده است. می‌فرماید: «بِسْمِ
 اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِلَهِي قَصُرَتِ الْأَلْسُنُ عَنْ بُلُوغِ ثَنَانِكَ كَمَا يَلِيْقُ بِجَلَالِكَ وَ عَجَزَتِ الْعُقُولُ
 عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَ انْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ النَّظْرِ إِلَى سُبْحَاتِ وَجْهِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ
 طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِكَ إِلَهِي. فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوَشَّحَتْ أَشْجَارُ الشَّقْوِ
 إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَ أَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ
 يَأُؤُونَ وَ فِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَ الْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ وَ مِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَاسِ الْمُلَاطَفَةِ يَكْرَعُونَ
 وَ شَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ يَرْدُونَ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ انْجَلَّتْ ظُلْمَةُ الرِّيبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ
 مِنْ ضَمَائِرِهِمْ وَ انْتَفَتْ مُحَاجَّةُ الشُّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ سَرَائِرِهِمْ وَ انْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ
 صُدُورُهُمْ وَ عَلَتْ لِسَبْقِ السَّعَادَةِ فِي الزَّهَادَةِ هِمْمُهُمْ وَ عَذَبَ فِي مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شِرُّهُمْ وَ
 طَابَ فِي مَجْلِسِ الْأَنْسِ سِرُّهُمْ وَ أَمِنَ فِي مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرُّهُمْ وَ اطمَأْنَنَتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ
 الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ وَ تَيَقَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَ الْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ وَ قَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ وَ
 اسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَ نَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ وَ رِيَحَتْ فِي بَيْعِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ إِلَهِي مَا
 أَلَدَّ حَوَاطِرَ الْإِلْهَامِ بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ وَ مَا أَخْلَى الْمَسِيرَ إِلَيْكَ بِالْأَوْهَامِ فِي مَسَالِكِ الْغُيُوبِ
 وَ مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَعْدَبَ شَرِبَ قُرْبِكَ فَأَعِدْنَا مِنْ طَرْدِكَ وَ إِبْعَادِكَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ
 مُنْبِلِ بَرَحْمَتِكَ وَ مَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۰-۱۵۱).^۱

۱. خدایا زبان‌ها از ادای ثنایت آن چنان‌که شایسته عظمت توست، کوتاه است و خردها از درک ژرفای
 جمالت ناتوان است و دیده‌ها از تماشای بزرگی‌های ذات در مانده است، برای خلق راهی به سوی
 شناسایی‌ات جز ناتوانی از شناختت قرار ندادی، خدایا ما را از کسانی قرار ده که شاخسارهای اشتیاق به
 سویت در بوستان‌های سینه‌هایشان استوار و پابرجا شده است و سوز عشقت در کانون دل‌هایشان
 برافروخته، از این روی به آشیانه اندیشه‌های والا جای گیرند و در گلستان قرب و مکاشفاته می‌گردند و
 از حوض‌های محبتت با جام ملاطفت می‌نوشند و در کنار نهرهای صفا وارد می‌شوند، در حالی که پرده
 از دیدگان‌شان برداشته شده و تاریکی دودلی از باورها و ضمائرشان زدوده گشته و خلجان شک از دل‌ها

در این دو بخش خوب است این مطالب مطرح بشود. یکی بخش علمی که همان عرفان نظری است و دیگری عرفان عملی است که ببینیم چه برنامه‌هایی را باید در نظر بگیریم. در بخش علمی مطالبی به نظرم می‌رسد که چنانچه کامل نیست، عفو می‌فرمایید. از جهات نظری عرفان همان مسئله شناخت خداوند متعال است. در بحث شناخت مسائل مربوطه باید مطرح بشود. کسانی که به عرفان برسند، از مرحله زهد گذشته‌اند و از مرحله مقاماتی که برای افراد جدی در راه کسب کمال هست، عبور کرده‌اند تا به مرحله عرفان رسیده‌اند. می‌توانیم این گونه تقسیم‌بندی کنیم که قشر ممتاز از بشر گاهی در حدی هستند که در حدّ ظاهر بودن متوقف‌اند؛ اما گروهی متوقف نمی‌شوند و از این مرحله تجاوز گذشته و ترقی کرده‌اند و در آخر به مرحله‌ای رسیده‌اند که عارف بالله شده‌اند. تقسیم‌بندی اینها با یک تنظیمی صورت می‌گیرد. ابن‌سینا در «مقامات العارفين» این تقسیم‌بندی را به صورت ظاهر، عابد و عارف تقسیم کرده است و به نظر بنده با تعریف و تقسیم‌بندی خوبی بیان کرده است. در هر حال در ارتباط با عارف بعد از اینکه به اینجا برسیم که از این مراحل گذشته و ظاهر همان است که حالت بی‌علاقگی به شئون عالم در او وجود دارد، همت و اصرار عابد نیز در جهات عبادی است؛ اما همت عارف به اضافه اینها در تحیر ذات مقدّس

و باطنشان بیرون رفته و سینه‌هایشان با تحقیق معرفت، گشوده شده و همتشان برای پیشی گرفتن در میدان خوشبختی بر اثر زهد، بلندی گرفته و نوشیدنشان در چشمه زلال کردار، گوارا شده و باطنشان در مجلس انس، پاکیزه گشته و راهشان در جای ترسناک، ایمنی یافته و جانشان با رجوع به رب الارباب، اطمینان یافته و ارواحشان به نیکبختی و رستگاری، یقین یافته و دیدگانشان با نظر به محبوبشان، روشنی گرفته و آرامششان با دریافت خواهش و رسیدن به آرزو، استقرار یافته و تجارتشان در فروش دنیا به آخرت سودبخش بوده. خدایا چه لذت‌بخش است در دل‌ها خاطرات الهام گرفته از یاد و چقدر شیرین است پویش به سوی تو با مرکب اندیشه‌ها در راه‌های غیب و طعم عشقت چه خوش و شربت مقام قربت چقدر گواراست، پس ما را از راندن و دور کردن پناه ده و از خاص‌ترین عارفان و شایسته‌ترین بندگانت و راست‌گوترین فرمان‌برانت و خالص‌ترین پرستندگانت قرار داده، ای بزرگ، ای باشکوه، ای گرامی، ای بخشنده، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین مهربانان.

حضرت حق و قرب الی الله است.

از نظر علمی، یکی از شاخصه‌هایی که در متون عرفانی وجود دارد، این است که هرچند مطلب اوج می‌گیرد، ولی مرز بین مخلوق و خالق به هم نمی‌خورد و مرز بین خداوند و کائنات مشخص است و به صورت اینکه وحدتی پیدا بشود، نیست. در عرفان و حیاتی هیچ‌گاه حلولی در کار نیست و هیچ‌گاه وحدت و اتحادی در کار نیست و هیچ‌گاه احاطه‌ای به ذات مقدس حضرت حق در کار نیست. این سه شاخصه در قرآن و حدیث مطرح است. بنابراین اول اینکه حلولی در کار نیست؛ دوم اینکه وحدتی در کار نیست و سوم اینکه نسبت به ذات مقدس حضرت حق احاطه‌ای در کار نیست؛ اما هر چه از شدت بروز فطرت و شناخت بگوییم، کم گفته‌ایم و نمی‌توانیم انتهایی برای آن قایل بشویم و هر کسی در این مسیر قرار بگیرد و اوج بگیرد، راه همچنان باز است و انتهایی برای آن نیست. این سه شاخصه باید در نظر گرفته شود.

درباره فناء هم باید عرض کنیم فناء در ذات معنا ندارد، بلکه فناء حکمی است. معنای فناء حکمی هم این طور است که شیخ سعدی فرمود همه چیز در قبال پروردگار ناچیز و هیچ است؛ یعنی همه چیز در حکم نابودی است، «کل شیء هالک الا وجهه». آن چنان می‌شود که انسان از همه چیز غیر از خداوند غفلت می‌کند که در حکم نابودی است و تعبیر به فناء در این معناست؛ اما تعبیر به فناء در ذات حق هرگز رخ نمی‌دهد. بنابراین تعبیر فناء در ذات صحیح نیست. اینها شاخصه‌هایی است که در احادیث نیز وجود دارد. پنج یا شش سال قبل از انقلاب بنده را برای منبر به مسجدی در اصفهان دعوت کردند که کتابخانه‌ای بسیار فوق‌العاده داشت. در تورق کتاب‌ها به این حدیث برخورد کردم که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند «از خانه بیرون آمدم و به یک شخص سودانی برخورددم که گفت لبیک لبیک یا جعفر بن محمد، من به منزل برگشتم و به مصلائی خود رفتم و نماز خواندم. بعد ایشان به صحابی خودشان فرمودند اگر حضرت عیسی آنچه را که در مورد ایشان می‌گفتند

به خود می‌گرفت، کوری می‌شد که هرگز نبیند و کوری می‌شد که هرگز نشنود، گنگی می‌شد که هرگز سخن نگوید. لعن الله أبی الخطاب»،

أبی الخطاب کسی بود که مکتب خطابه را ترتیب داده و ترویج می‌کرد و می‌گفت آنمه خدا هستند. این سودانی در آن مکتب پرورش یافته بود، چشمش که به حضرت صادق علیه السلام افتاد، گفت لبیک لبیک یا جعفر بن محمد. همان گونه که حاجی‌ها در حج لبیک می‌گویند. حضرت دیده بودند محلی برای تربیت وجود ندارد یا از وقت آن گذشته است، بنابراین به منزل برگشته و شرک او را با نماز خواندن جبران کرده بودند. بعد فرمودند اگر حضرت عیسی آنچه را که راجع به ایشان گفته می‌شود، قبول می‌کرد و مثلاً می‌گفت خدا در من حلول کرده و چیزی رخ داده، کوری می‌شد که هرگز نمی‌دید و... لعن الله أبی الخطاب. روایات در این زمینه فراوان است و مسائلی در روایات آمده که تصریح دارد مرز خالق و مخلوق محفوظ است و هیچ گاه به هم نمی‌ریزد؛ لذا خداوند هرگز وجود ممکن و نیازمند نمی‌شود.

مرحوم آقای مطهری در کتاب انسان کامل صفحه ۱۲۶ مطلبی را نقل می‌کنند که «و اما عرفان وضعش این است که موجودات معنای حرفی پیدا می‌کنند و انسان آن چنان می‌شود که خود خود خدا می‌شود و از نظر عرفان انسان کامل خود خداست». مرحوم شهید مطهری این را نقل می‌کنند و بعد می‌گویند این طور نیست و مرز محفوظ است. مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند: «عرفا مستی را به معنایی که خود می‌گویند، بر عقل ترجیح می‌دهند. آنها حرف‌های خاصی دارند. توحید نزد آنها معنای دیگری دارد. توحید آنها وحدت وجود است. توحیدی است که اگر انسان به آنجا برسد، همه چیز شکل خدایی پیدا می‌کند. در این مکتب انسان کامل عین خدا می‌شود. اصلاً انسان کامل حقیقی خود خداست».

حجت الاسلام رودگر

نکته ای در مجموع فرمایش های جنابعالی در بحث عرفان و عارف وجود داشت که نکته کور و حلقه مفقوده ای است که ما به دنبال روشن شدن آن هستیم. عرفان نظری موجود یعنی عارفی که سیر و سلوک داشته و مقامات را طی کرده و به مرحله نهایی و مقام شهود عین الیقینی و حق الیقینی رسیده، یافته های خود را به شکل علمی درآورده و در اختیار ما قرار داده که نام آن را عرفان نظری می گذاریم. در نتیجه منبع دانش عرفان نظری کشف و شهود خود عارف است. این عارف معصوم نیست، بلکه در حد و ظرفیت وجودی خودش به واقع رسیده و یافته هایش را منتقل کرده است. اما در باب وحی، قرآن کریم از لحاظ لفظ و معنا آنچه از پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان به صورت قطعی الصدور از هر جهت به ما رسیده، آن متن هم برای ما معصوم است. ما در عرفان اهل بیته می گوئیم منبع وحی قرآن کریم و آن چیزی است که از معصومان به ما رسیده است که گاهی به صورت قولی و احادیث یا ادعیه است که نمونه آن در مناجات العارفين خوانده شد یا گاهی سیره معصومان و عمل آنهاست که برای ما بدل به منبعی شده تا بتوانیم معارف عرفانی را از آنها استخراج کنیم. در اینجا ما با کشف و شهود عارف کاری نداریم و کشف شهود عارف به عنوان منبع برای ما مطرح نیست، بلکه منبع ما اینها هستند و قصد داریم عرفان را به شکل نظری و عملی از منابع خود که اهل بیت فرموده اند، استخراج کنیم؛ بنابراین باید سراغ فهم آنها برویم. پس یک اختلاف این است که آن منبع کشف و شهود عرفانی عارف معصوم نیست؛ اما منبع ما معصوم است. سؤال این است که آیا می توانیم به معارفی که از آنها استخراج می کنیم، عرفان نظری اطلاق کنیم؟ مسئله دوم هم به این صورت است که همان گونه که در فقه با روشی از منابع استفاده می کنیم، روش اجتهادی ما در استخراج عرفان از مبانی چه الزامات و منطق و معیاری لازم دارد تا حرف های خود را به آنها تحمیل نکنیم؟

آیت‌الله سیدان

الزامات این کار استفاده از متون مطابق قواعد قطعی علم اصول و مستندبودن مدارک به قید روشنی سند و روشنی دلالت است. تدبر در این متون طبق قواعد یک فقیه و اصولی است. باید با این معیار وارد کار شده، عرفان را از بعد نظری و عملی از منابع استخراج کنیم.

حجت الاسلام رودگر

با توجه به مباحث مطرح شده، دیدگاه‌هایی در نسبت بین عرفان اهل بی‌تی و عرفان مصطلح مطرح است. برخی معتقدند رابطه بین عرفان مصطلح و عرفان اهل بی‌تی این‌همانی و عینیت است و عرفان مصطلح و کتب و صحف بزرگان عرفان مصطلح مانند فصوص و فتوحات و... تفسیر انفسی قرآن کریم و همان عرفان شیعی یا عرفان اهل بی‌تی است. دیدگاه دیگر نیز معتقد است رابطه اینها تباین است. دیدگاه سوم نیز معتقد است رابطه این دو عرفان رابطه عام و خاص من وجه است.

جنابعالی در ضمن فرمایش‌هایتان به نکته دقیقی اشاره فرمودید که نباید به صورت مطلق میراث عرفانی خود را کنار بگذاریم. در طول قرن‌ها دانشی شکل گرفته که در فرهنگ و تمدن اسلام دارای کارکردهایی بوده است. ما از این متون در تبیین آیات و احادیث و ادعیه که معارف صائب برای ما هستند، استفاده می‌کنیم. در عین حال نباید گرفتار برخی تأویلات نادرست یا تعبیرهای مخالف با متون و نصوص دینی خود بشویم.

آیت‌الله سیدان

در ارتباط با مسائل عرفانی معتقدم این طور نیست که هر آنچه فلاسفه یا عرفا گفته‌اند، از ابتدا تا انتها صحیح نباشد. مطالبی که در محل و موقف خودشان مطلوب‌اند نیز وجود



دارد. در بیان اینکه انسان کیست و عارف کیست، مطلب بوعلی سینا مطلب شیرین و لطیفی است و دارای تقسیم بندی مناسبی است؛ ولی از آنجا که در برخی مسائل مهم بین معارف ما و این سخنان اختلاف و حتی تضاد وجود دارد، افراد حالتی پیدا می‌کنند که همه این مطالب را رد می‌کنند؛ برای مثال ابن عربی در ارتباط با فرعون می‌گوید خداوند متعال نسبت به فرعون «قبضه طاهراً مطهراً»؛ چراکه گفته است الآن آمنت؛ در حالی که عبارات قرآن این طور است که حضرت موسی فرمود خدا یا فرعون موفق به توبه نشود، «قد أجیب دعوتکما». در سوره نازعات می‌فرماید فرعون به نکال الآخرة و الأولى گرفتار شد. این، مسئله ای قطعی است که فرعون معذب است؛ اما اینجا می‌گوید «و قبضه طاهراً مطهراً». یا در ارتباط با حضرت نوح می‌گوید الطیبات للطیبین که در قرآن آمده است در مورد جناب عایشه می‌گوید چون همسر پیامبر است، پس حتماً از طیبات است. یا آنچه را که برخی گفته است که می‌گوید موم را اگر به اشکال مختلف در بیاوریم، به شکل شیر، به شکل درخت، به شکل انسان، هر جایی که شکل پیدا می‌کند، مانند سر شیر، پای شیر، دم شیر؛ اما عاقل می‌داند که این جز موم چیزی نیست که به اشکال مختلف درآمده است. یک وجود است که یک صورت آن زمین و یک صورت آن جماد و یک صورت آن نبات و... مجموع اینها الله است و این است معنای لا اله الا الله. چنین چیزی تحمل‌کردنی نیست. به هر حال درستش این است که این طور نیست که هیچ حرفی که درست نباشد، در کار نباشد؛ لذا اگر حرف، حرف درستی است، مشکلی ندارد.